



پنجشنبه ۱۹ تیر ۱۳۹۳

پرونده

پنجشنبه ۱۹ تیر ۱۳۹۳

گفت‌وگو با محمد قائد درباره میرزاده عشقی

مردی سودایی که با شتاب زیست و با عجله مرد



پرونده/ گفت و گو - زهرا علی‌پور: میرزاده عشقی، شاعر دوران مشروطیت، از جمله چهره‌های مورد توجه پس از انقلاب مشروطه است. شاعری که به گفته نیما یوشیج پس از در دست گرفتن "افسانه"ی وی، "فکر می‌کرد، ولی می‌فهمید". به عقیده نیما "رفیق من خاموش شد و در دخمه سرد و تاریکی منزل گرفت. با وجود این که بارها او را از افکارش نصیحت می‌کردم، [مرگ او] باعث شد من سال‌ها تنها بمانم تا یک نفر مثل او را پیدا کنم".

با محمد قائد، که کتابی درباره عشقی با نام "سیمای نجیب یک آنارشیست" به رشته تحریر درآورده، درباره میرزاده عشقی، فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و هنری و راز ماندگاری او به گفت‌وگو نشستیم. به عقیده قائد یکی از دلایل ماندگاری عشقی، آن است که وی نخستین قربانی ظهور و صعود رضاخان است.

همان‌طور که در کتابتان نوشته‌اید، زندگی میرزاده عشقی را می‌توان در چند بخش بررسی کرد: عشقی روزنامه‌نگار، عشقی فعال سیاسی، عشقی شاعر. به نظر شما کدام جنبه از زندگی و فعالیت‌های عشقی را می‌توان وجه غالب گرفت؟

شعرگفتن او. عشقی مرد جوان خودآموخته‌ای بود که چندین فعالیت ادبی و هنری و اجتماعی را در دوسه سال آخر زندگی کوتاهش تجربه کرد. روزنامه قرن بیستم بسیار نامرتب منتشر می‌شد. ناگهان‌نامه‌ای بود شخصی از نوعی که افراد هر از گاه چند قطعه و مقاله از خودشان یا دیگران با سرمایه شخصی بیرون می‌دهند و در سطحی بسیار محدود پخش می‌کنند.

و از نظر سیاسی بیشتر ناظر بود تا فعال. در بالکن تماشاچیان در مجلس حضور می‌یافت و به نطق نماینده‌ها گوش می‌داد، و گزارشی نوشته است از میتینگ در میدان بهارستان. اما نشانه‌ای از شرکت مستقیم او در تظاهرات یا دیدار با نمایندگان مورد علاقه‌اش (مثلا سلیمان میرزا اسکندری سوسیالیست) در دست نیست.

عجیب‌ترین تجربه‌اش که به تفصیل شرح داده‌ام روی صحنه بردن "نمایش تمام آهنگی" بود. "اپرای رستاخیز شهریاران ایران" طرحی بود بسیار ابتدایی که حداکثر جا داشت در دبیرستان با هنرنمایی دانش‌آموزها بر صحنه رود و از چند نوازنده مثلا قره‌نی و طبل و سنج برای اجرای آن کمک بگیرند. اما سالن گراند هتل لاله‌زار را اجاره می‌کرد و بلیت به اصطلاح همت عالی دست خلاق می‌داد به بهای اسمی ۵۰ ریال که در آن زمان کلی پول بود. و

وقتی، از یک طرف، کسی برای دکلمه‌های سوزناک پول نمی‌داد و، از سوی دیگر، وزارت مالیه مالیات فروش بلیت مطالبه می‌کرد، از فرط ناراحتی مریض می‌شد و در رختخواب می‌افتاد. اگر هم با کسی مشورت کرد به او نگفتند یا اگر گفتند به خرجش نرفت که آنچه در استانبول به اسم اپرا و اپرت دید مثل همه جای دنیا با پول دولت می‌چرخد و در ناف خارجه هم شاعر و روزنامه‌نویس مطلقاً در حد چنان فعالیت مفصل و پرخرجی نیست، و اینکه چند سنگ قبر و دلی‌دلی با سه‌تار اپرا نمی‌شود.

اما از نظر قریحه شعر و شاعری جزو سرآمدان بود. اگر زنده می‌ماند و به یادگیری و تجربه ادامه می‌داد از پرچمداران شعر جدید یا حتی پرچمدار آن می‌شد. او بود که سال ۱۳۰۰ منظومه افسانه نیماپوشیج را نخستین بار چاپ کرد. خودش هم فکرهای نو برای سبکها و قالبهای جدید شعر در سر داشت و در آغاز تجربه بود. بیشتر به‌عنوان سراینده‌ای هجاگو و حتی هتاک مشهور شد اما ملک‌الشعراى بهار شیفته طبع روان و ستایشگر قریحه سرشارش شد. تأیید پرشور بهار مدرک قبولی عشقی به‌عنوان سراینده‌ای ممتاز است.

برخی منتقدان ادبی میرزاده عشقی را "شاعر آزادیخواه" معرفی می‌کنند، صفتی که به نظر می‌رسد در کتاب شما کمتر مورد اشاره و تأیید قرار گرفته. به نظرتان این وجه از شخصیت عشقی تا چه حد می‌تواند مورد تأیید باشد؟

آزادیخواه‌بودن و ترقیخواهی توصیفی است کلی و پایه‌ای برای آدمهایی که دنبال تحقق فکری در جهت اصلاح جامعه‌اند، نه اینکه در پایان مقادیری بحث نتیجه بگیریم فرد مورد بحث چنان صفاتی داشت. عشقی هم بدون این دو صفت در آن مسیر نمی‌افتاد. در کتاب بارها بحث از آزادیخواه و آزادیخواهی دیده می‌شود. از جمله به تفصیل بحث کرده‌ام چگونه به کسانی می‌تازد که "در بدو مشروطیت یک آزادیخواه لات‌ولوتی بودند و امروز در نتیجه طرفداری از عوامل مهمه ارتجاع یک مرتجع متمولی شده‌اند." طرفدار آرمانگرایی و درویشی و حق‌طلبی و بی‌پروایی بود در مقابل محافظه‌کاری و رفتن پی سود شخصی.

از عشقی با عنوان "آنارشیست" یاد کرده‌اید. فارغ از آن که خود عشقی تا چه حد با مفهوم فلسفی آنارشیزم آشنایی داشت، تصور نمی‌کنید می‌توان برخی خصوصیات او چون آشتی‌ناپذیری و عقاید تند و تیز را - که مقوم نظریه‌ی آنارشیزم بودن اوست - به وجه روشنفکری، آزادیخواهی و تأثیرش از انقلاب روسیه نسبت داد؟

هرج و مرج و قتل‌وغارت‌های متواتر و نشستن یک فاتح به جای حاکم مقتول قبلی شکل ازلی دست‌به‌دست شدن قدرت در این صحاری است. آنچه در قرن نوزدهم وارد فکر سیاسی ایران هم شد ایده تغییر بود از روی برنامه و برای رسیدن به اهدافی مشخص به سود کل جامعه. فکر مهندسی اجتماعی از جاهای دیگر آمد، عمدتاً با الهام از انقلابیون روسیه که عقایدشان در نشریات باکو بازتاب می‌یافت. در مورد آنارشیزم هم کتاب و رساله‌ای مدون وجود نداشت و نسل عشقی بیشتر وارث احساسات سیاسی بود تا فکر سیاسی. احساساتی آنارشیزمی که تلقین می‌کند حکومت شرّی است نالازم و از بیخ‌وبن نابود باید گردد به قرن نوزدهم و بسیار پیش از ۱۹۱۷ برمی‌گشت. در نوشته مشهورش "عید خون" می‌گفت مردم هر سال پنج روز جمع شوند خائنان را تکه‌تکه و خانه‌شان را خراب کنند و روز ششم برگردند سر کار و زندگی‌شان تا سال دیگر.

فکر می‌کنید عشقی را تا چه حد می‌توان "شاعر مشروطیت" نامید؟ در مقایسه با دیگر شاعران آن دوره، آیا می‌توان عشقی را ادامه منطقی شعرای آن دوران و سیر رویدادهای مشروطه معرفی کرد؟

صدر مشروطیت با اولتیماتوم روسیه بر سر مورگان شوستر و تعطیل مجلس دوم پایان یافت. روزگار عشقی تابستان آن بهار بود، دوره‌ای که انتظار داشتند فصل به بار نشستن فکر مشروطیت باشد. اما در عمل، قادر به حرکت‌دادن جامعه نبودند و تمام آنچه از مجلس قانونگذاری بیرون می‌آمد نطقهای ملال‌آور و بی‌پایان امثال حسن مدرس بود و استیضاح پشت استیضاح برای انداختن کابینه و باز رئیس‌الوزرا شدن آن یکی که چند ماه پیشتر

استیضاح و برکنارش کرده بودند. در زمان به عرصه رسیدن عشقی، پس از جنگ جهانی اول و تشکیل مجلس چهارم در پایان دهه ۱۲۹۰، دیگر کسی در ستایش مشروطیت قلمفرسایی نمی‌کرد. برعکس، پاندول برگشته بود و نغمه‌های نارضایی بالا می‌گرفت که پس کجاست معجزاتی که قرار بود از مشروطیت صادر شود؟ عشقی هم شاعر دلسردی از مشروطیت بود و هجو کوبنده‌اش علیه خانه ملت ("بعد از این بر وطن و بوم و برش. . . / بر چنین مجلس با کَر و قَرش. . ." و الی آخر) سبب تحریمش شد. در کتابخانه مجلس حتی یک نسخه از روزنامه پرسروصدای او نیست.

به نظر شما می‌توان از نوشته‌های عشقی، یک منظومه سیاسی خاص استخراج کرد و او را در چنین قالبی جای داد؟ به بیان دیگر، آیا او چون برخی روشنفکران دوران مشروطه صاحب اندیشه سیاسی خاصی بود؟

کسانی مانند فتحعلی آخوندزاده و زین‌العابدین مراغه‌ای و دیگران متونی اثرگذار نگاشته بودند اما آثار غربیان ندرتاً و آن هم ناقص ترجمه شده بود. آنچه وارد جریان فکری جامعه ایران می‌شد مقاله‌هایی بود در نشریات فارسی‌زبان با الهام از مقالات جراید ترکی و روسی. پیشروان فکر ترقی در ایران البته می‌دانستند چه می‌خواهند و درباره چه چیزی صحبت می‌کنند. خواست عشقی هم تحقق آرزوهایی کلی برای ترقی مملکت و برقراری آزادیهای اجتماعی و سیاسی بود.

اگر عشقی را از جمله چهره‌های ماندگار تاریخ مشروطه بدانیم، به نظر شما دلیل این ماندگاری چیست؟

گرچه در همان چند سال شکوفایی نیز در نوشته‌هایش نشانه‌های افسردگی ادواری شدید و کم‌تحرکی دیده می‌شود، با شتاب زیست و با عجله مرد.

ماندگاری نامش تا حدی به سبب جوانمردگی و، از آن مهمتر، به این سبب است که نخستین قربانی ظهور و صعود سردار سپه دانسته می‌شود. تیر خوردن مرد پرخاشگر و خوش‌سیما ربطی به مشروطیت نداشت. حتی به سروده‌های خودش هم ارتباط چندانی نداشت. به فکر برپایی جمهوری در ایران می‌تاخت ("جمهوری نقل و پشکل است این/ بسیار قشنگ و خوشگل است این") اما به شخص رضاخان نه. با این همه، ابتدای سال ۱۳۰۲ ترجیع‌بند "جمهوری‌نامه" علیه سردار سپه، که اساساً و عمدتاً کار بهار بود، به اسم او در رفت. چند ماه بعد روزنامه تعطیل مانده‌اش را به شخصی که چیزی درباره او نمی‌دانیم واگذاشت و آن شخص چند مضحک قلمی چاپ کرد، از جمله یکی که جمبول (John Bull، نماد بریتانیا) را نشان می‌داد سوار بر خری که فوراً کنایه از سردار سپه تعبیر شد. کاریکاتورها ربطی به عشقی نداشت اما او را مسئول می‌شناختند. ظهر شنبه روزنامه درآمد و ظهر پنجشنبه زندگی عشقی پایان یافت. بیشتر شهید راه سوءتفاهم شد تا مشروطیت یا هر چیز دیگر.

تگ ندارد

نشانی الکترونیکی: [honarrooz\(at\)gmail.com](mailto:honarrooz(at)gmail.com)

بازگشت به صفحه اول